



۲۰۱۶/۱۱/۱۰



م. اسحاق نگارگر

پیروزی دونالد ترمپ

به معنای سقوط کامل ارزش های ایدئولوژیک چپ و راست است!

در سال های آخر قرن بیستم ارزش های عقیدوی کمونیست ها یعنی احترام به آزادی دیگر ملتها در پذیرش یا رد



نظام های سیاسی و پذیرش تمامیت ارضی دیگر کشورها عملاً از میان رفت و اتحاد شوروی وقت با استفاده از وضع بسیار مساعدی که جنگ جهانی دوم در اختیارش گذاشته بود حد اعظمی استفاده را نمود و به نام انترناسیونالیزم پرولتری حق انتخابات آزاد و نوعیت رژیم های سیاسی را از مردم باز گرفت و رژیم های دیکتاتوری توتالیترا را که خواست خودش بود بر آنان تحمیل کرد و کشورهای اروپای شرقی را به نام کشورهای برادر در زنجیر استعمار خود بست و بدین ترتیب پکت معروف وارسا را به وجود آورد و جهان را دو قطبی ساخت و

دو ابر قدرت جهان جنگ سرد را بر ضد یکدیگر آغاز کردند و دیگر کشورهای جهان نظر به موقعیت و تمایل های سیاسی خود در یک سو یا سوی دیگر جهت گرفتند. اوج شکست ایدئولوژیک اتحاد شوروی در تجاوز صریح و بدون پرده پوشی بر همسایه اش افغانستان بود که ارزشهای اعتقادی شوروی را مضحکه تاریخ سیاسی آن کشور ساخت و جهانیان بوی گندیدگی و ابتذال ارزش های اعتقادی او را استشمام نمودند و فهمیدند که آن ارزشها پرده ستر تجاوز شوروی بوده است. چین و اتحاد شوروی بر سر این ارزشها باهم در افتادند و چین تلاش کرد خود را مدافع آن ارزش های در حال شکست و فروپاشی نشان بدهد. به هر صورت تجاوز شوروی بر افغانستان غرب را با تحفه فرصت مساعد مجهز ساخت و شوروی در شب فردای شکست دیوار برلین از نظر اقتصادی نیز ورش کست شده و توانایی حفظ مستعمرات خود را از دست داده بود. غرب دست استعانت به سوی مجاهدان افغان دراز کرد و با سقوط حکومت نجیب الله گروه های پراکنده مجاهدین بر کابل مسلط شدند که نه از نظم سیاسی چیزی می دانستند و نه از استقرار یک نظام اقتصادی. آنان چرخ اقتصاد جامعه را به نفع منفعت های فردی چرخاندند و بازار مواد مخدر؛ قاچاق سنگ های قیمتی؛ فروش مکشوفات باستانی و قاچاق اسلحه را گرم نگاه داشتند. مردم ضعیف و فاقد دولت نیرومند در میدان حوادث تنها ماندند و همسایه ها از چهار سو مداخله کردن گرفتند. مجاهدین پا به فرار گذاشتند و صحنه سیاست کابل را برای طالبان رها کردند و تروریسم و القاعده لانه های تروریستی ژاور و توره بوره را به وجود آوردند و حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد و امریکا که اکنون به یک ابر قدرت بی رقیب بدل شده بود با متحدین ناتو بر افغانستان تاخت و حکومت دست نشانده کرزی را بر قدرت گماشت. جارج بوش همانند یک برزه گاو مست که در آینه خانه افتاده باشد هر کجا و در هر آینه که تصویر خود را دید آنرا رقیب پنداشت و به سویش حمله کرد.

اگر اتحاد شوروی "انقلاب" و "رژیم های دموکراتیک ملی" صادر می کرد امریکا به فکر صدور دموکراسی افتاد و تلاش کرد که سیستم سیاسی خود را بر دیگران تحمیل کند و در نتیجه آن سیاست صدور دموکراسی ملت های لیبی؛ مصر؛ سوریه عراق؛ یمن و افغانستان را به خون نشاند و این شیوه دموکراسی امریکا را گرفتار همان ریاکاری های اتحاد شوروی ساخت که امریکا ملینارد ها دالر تکس دهندگان خود را صرف تحمیل دموکراسی بر دیگران کرد و در برابر صرف این همه پول هیچ دستاوردی نداشت که بدان بنزد و تنها تخم نفرت و بدبینی نسبت به امریکا و امریکایی را در مزارع سیاست جهان کاشته بود و "اوباما" نتوانست تغییر مطلوبی در سیاست جهان وارد کند و همان سیاست کهنه "جارج بوش" قهرماً ادامه یافت و طبیعی است که "هلری کلنتن" نیز ادامه دهنده همان راه بود و مردم امریکا از این شانزده سال یکنواختی به جان آمده بودند. انتخاب "دونالد ترمپ" برای مردم امریکا حکم نوعی درون گرایی دارد و امریکاییان با انتخاب ترمپ عملاً اعلام می کنند که امریکا توانایی حل مشکلات مغلق جهان را ندارد و بنا بر این بهتر است که به حل مشکلات خود قانع باشد و این درس عبرتی است برای همه مردم جهان و خاصهً برای ما افغانها که دیگر امریکا سر کیسه خود را سخاوتمندانه شل نمی کند و بر اولیای دولت کابل است که این وضع نازک سیاسی را درک کنند و اجازه ندهند که باز پول امریکا راه خود را به سوی جیب های پول جویان طماع باز کند و افغانها این آخرین فرصت را نیز از دست بدهند. دست اندرکاران سیاست این نکته را سخت باید در نظر بگیرند که برای هر دو کاندید ریاست جمهوری امریکا اصولاً موضوع افغانستان به عنوان یک معضله مطرح نبود. به قول بیدل:

کسی مباد اسیر شکنجه افلاس
که آدمی به سر دار به زنداری

و ما نه تنها خود را اسیر شکنجه افلاس کرده ایم که اینک کیسه سخاوت امریکا نیز رو به تهی شدن می رود. فاعتبروا
یا اولی الابصار ۹ نومبر ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر